

کتابچه تمرین

روخوانی و روان خوانی

پایه دوم دبستانی

کاری از تیم درسی فایل

برای اینکه بتوانی درسهایت را با دقت بخوانی لازم است :

روز اول مدرسه

روز اول که وارد مدرسه شدم همه چیز برایم عجیب بود همه ی بچه ها با پدر و مادرشان به مدرسه آمده بودند. بیش تر آنها نگران بودند و گریه می کردند. مادر بزرگ دست مرا گرفته بود و با مهربانی به بچه ها نگاه می کرد خیلی خوشحال بودم. فکر می کردم همان روز خواندن و نوشتن را یاد میگیرم و وقتی از مدرسه برگشتم می توانم مانند برادرم کتاب بخوانم.

زنگ مدرسه به صدا در آمد و بچه های بزرگ تر با راهنمایی ناظم مدرسه در صف ایستادند. خانم ناظم به سمت بچه های تازه وارد آمد و از آنها خواست تا در صف کلاس اولی ها بایستند. کم کم من هم نگران شدم. اشک در چشمانم جمع شده بود. دلم نمی خواست دست مادر بزرگ را رها کنم. نگاهی به صورت او انداختم و تصمیم خود را گرفتم. من باید خواندن و نوشتن را یاد می گرفتم. اشک هایم را پاک کردم و در صف ایستادم. حالا یک سال از آن روز می گذرد و من می توانم کنار پدرم بنشینم و برایش کتاب بخوانم.

نیاز - نماز - امین - امانت - بیمار - بیدار - بیرون - باریک - تاریک - پرده - پرنده - پروانه - پرواز - شانه - شادی - ملخ - کفاش - نقاش - حوله - اذان - پذیرایی ساعت - شروع - جمع - صبح - حلزون - مریض - حیاط - طناب - غذا - چراغ نظم - مخصوص - دست های کثیف - حوض مسجد - بال طوطی

هدف خود را از کاری که باید انجام بدهی روشن کنی

فرزندم! جدول کلمات زیر را با توجه به اشکالات املایی که نوشته ای کامل کن

جدول اشکالات املایی ۱

اشکال املایی

اشکال املایی

اشکال املایی

اشکال املایی

اشکال املایی

اشکال املایی (تشدید)

(خوا) (خا)

ای کی)

ای را ننوشته ای

ا را باه اشتباه نوشته ای)

اشکال املائی کلمه جدا

اشکال املائی (ز) با (ذ)

اشکال املائی (نشانه ص)

اشکال املائی

اشکال املائی

اشکال املائی

درس ۲

۲- برای آنکه زودتر نتیجه بگیری هدفهای کوچک تر انتخاب کن

سفر به شهر ابرها

انگار در آسمان دنبال چیزی می.گشت روی قالی کوچک ایوان خانه ی مادر بزرگ خوابیده بود و به آسمان نگاه میکرد ابرها تند تند دنبال هم میدویدند نسیم صورت ستاره را نوازش می داد. او هر روز ساعتها به آسمان خیره می شد و بازی ابرها را تماشا می کرد. هر کدام از ابرها شکل چیزی بودند. یکی شکل اسب بال داره یکی شکل کالسکه فرشته ها و دیگری مثل ماهی.

ناگهان به آسمان خیره شد. ابر بزرگی که ریش بلند و موی سفیدی داشت برایش تکان می داد. ابر بزرگ که شبیه پیرمردی آشنا بود نزدیک و نزدیک تر می شد. خیلی شبیه پدر بزرگش بود. ابر پیر گفت: « ستاره ی کوچک، دوست داری با من به شهر ابرها بیایی؟» ستاره با تعجب پرسید: «مگر ممکن است؟»

ابر پیر دست ستاره را گرفت و هر دو سوار بر کالسکه ای بزرگ به آسمان رفتند. ناگهان قسمتی از آسمان نورانی شد و دروازه ی شهر ابرها رو به روی آنها باز شد. وقتی از دروازه گذشتند ستاره های کوچکی به کالسکه و لباس ستاره چسبیدند. ستاره از کالسکه پیاده شد و شروع به دویدن کرد. پرنده های کوچک سفید روی درختان آواز می خواندند. یکی از پرنده ها روی شانه ی او نشست. می خواست پرنده را بگیرد که ناگهان احساس کرد صورتش

شده است. با صدای مادر بزرگ از خواب بیدار شد. باران قطره قطره روی پیراهن ستاره می ریخت و او ستاره ای که به پیراهنش چسبیده بود را تماشا می کرد. بخوان و فکر کن.

۱- در ابتدای داستان ستاره از چه چیزی ترسیده بود؟ ۲- ستاره با دیدن ابرها چه چیزی را در آسمان می دید؟

۳- به نظر شما چرا ستاره از پیشنهاد ابر پیر تعجب کرده بود؟

انتظارات آموزشی

بلی

تاحدی

تفاوت بین (و) و (او) را می داند

املا ۱

کلمه هایی که با (ش) ساخت میشوند را درست می نویسد

تفاوت بین (س) و (ث) را می داند

کلمه هایی که با (و) ساخت میشوند را درست می نویسد

انتظارات آموزشی

بلی

تاحدی

خیر

تفاوت بین (ک) و (گ) را می داند

املاي ۲

کلمه هایی که با (ط) ساخت میشوند را می داند

خوش خط و خوانا و تمیز می نویسد

توصیه ۱ :

توصیه ۲

بازی کردن حق توست ولی قرار نیست همه وقت را به بازی بگذرانی

درس

ماجرای شهر بلوط

فصل بهار از راه رسیده بود اما بچه های شهر بلوط غصه دار بودند. شاخه های درختان شهر از شکوفه های رنگارنگ خالی بود و هوا هر روز سرد تر و تاریک تر می شد. هیچ جا نشانی از تولد دوباره ی طبیعت نبود. بچه ها از بزرگ ترها دلیل این اتفاق را می پرسیدند اما آن ها آن قدر گرفتار بودند که متوجه این تغییر نشده بودند. بچه ها که از بزرگ ترها نا امید شده بودند تصمیم گرفتند خودشان راهی برای حل این مشکل پیدا کنند. یک روز صبح همه ی بچه ها در میدان اصلی شهر جمع شدند. یکی از آنها گفت: « چه صبح تاریکی! از گار ه نوز خورشید از خواب بیدار نشده است.» ه به آسمان نگاه کردند. آسمان دیگر آبی نبود. ابر ها سیاه ه مه جا را پوشانده بودند و همه خورشید پشت ابرها زندانی شده بود. بچه ها که دلیل نرسیدن نور خورشید به زمین را فهمیده بودند با عجله به خانه هایشان رفتند و از بزرگ ترها خواستند تا با درست استفاده کردن از وسایل نقلیه و چیزهای دیگر که باعث آلودگی هوا شده است نور خورشید را به زمین باز گردانند تا گیاهان دوباره زنده شوند.

انتظارات آموزشی

تأحدی

کلمه هایی که با (ح) ساخت میشوند را درست می نویسد کلمه هایی که با (ص) ساخت میشوند را درست می

نویسد جدا نویسی را به درستی رعایت می کند

املا ۱ و ۲

محل قرار گرفتن تشدید را تشخیص می دهد

پیشنهاد : کلمه هایی که درست ننوشته ای را روی کاغذ بنویس . سپس با خواندن هر کلمه، کلمه هایی که به

نظرت می رسد بنویس . (هر کلمه تو را یاد چه چیزی می اندازد ؟)

فراموش نکن سلامتی تو از همه چیز مهم

۴ درس

است

خدای مهربان

علی کوچولو ناراحت کنار تخت ما در نشسته بود. دست مادرش را گرفته بود و آن را می بوسید. چند روزی بود

که مادرش سخت مریض شده بود. در این مدت کم چند بار او را پیش دکتر برده بودند اما حال مادرش بهتر

نمی شد. وای اگر او را در بیمارستان بستری می کردند چه اتفاقی می افتاد. اگر دیگر نمی توانست مادرش را

ببیند چه؟! پدر روی سجاده نشسته بود و دعا می کرد. علی هم سجاده ی مادر را باز کرد مثل پدرش روی

سجاده ی ما در سجده کرد و شروع کرد به حرف زدن با خدا. خدایا ای خدای شاپرکها ای خدای پروانه های

زیبا، ای خدای

گل های رنگارنگ.

ای خدای زمین و آسمان ای خدای مهربان من می دانم که تو همه چیز را آفریده ای و به ما سلامتی داد های

من میدانم که تو بزرگ و قدرتمندی. خدایا تو می دانی که مادرم چقدر تو را دوست دارد. خدایا تو او را می

شناسی و دوستش داری. او زمانی که سالم و سلامت بود، همیشه تو را شکر می کرد. حالا من از تو می خواهم

که به او کمک کنی . اشک از چشمان علی سرازیر شد. کمی آن طرف تر پدرش داشت حرف های علی را می

شنید. کنار او نشست و سرش را نوازش کرد. علی همان جا روی سجاده ی ما در خوابش برد. صبح که شد با گرمای دستهای مادرش از خواب بیدار شد. وقتی چشمانش را باز کرد مادرش را دید که داشت او را نوازش می کرد.

بخوان و فکر کن. ۱- پدر علی با دیدن اشک های پسرش چه کار کرد؟ ۲- چرا علی معتقد بود که خدا مادرش را دوست دارد؟ ۳- علی وقتی می خواست با خدا حرف بزند چه کار کرد؟

انتظارات آموزشی

بلی

تاحدی

تفاوت بین (ی) و (ای) را می داند

املای ۱

کلمه هایی که با (س) ساخت میشوند را درست می نویسد

محل قرار گرفتن تشدید را به درستی تشخیص می دهد

کلمه هایی که با (ض) ساخت میشوند را درست می نویسد

انتظارات آموزشی

تاحدی

تفاوت بین (ک) و (گ) را می داند

املای ۲

کلمه هایی که با (ز) ساخت میشوند را می داند

کلمه ها و جملههایی را که میشوند درست می نویسد

توصیه ۱ :

توصیه ۲ :

پیشنهاد : متن املا را یکبار بخوان، حالا کتاب را ببند و هر چه را به یادت مانده در دفترت بنویس .

برای داشتن بدن سالم باید بهداشت فردی را رعایت کنی

درس ۵

صخره ی پیر

تکه سنگ کوچکی از بالای رودخانه به سر صخره ی پیر خورد. صخره ی پیر خمیازه ی بلندی کشید و گفت: «چه کسی مرا از خواب بیدار کرد؟» سنگ کوچک که از ترس زبانش بند آمده بود گفت: «ببخشید من بودم. بچه ها کنار رودخانه مسابقه ی پرتاب سنگ داشتند.» صخره ی پیرتکانی به خود داد و با ناراحتی گفت: «اشکالی ندارد. پس تو از بالای رودخانه آمده ای اشک در چشمانش جمع شده بود. آهی کشید و گفت: «چه قدر دلم برای دیدن آن بالا تنگ شده است. برای دیدن دشت های سرسبز، رودخانه ((. ی پر آب و گل های رنگارنگ

سالها پیش در این اطراف هیچ کس شجاعت بالا رفتن از من را نداشت. حالا فقط در خواب می توانم آن روزها را ببینم.» سنگ کوچک که از حرف های صخره تعجب کرده بود گفت: « پس چرا حالا زیر آب زندگی می کنی؟» صخره ی پیر در جواب گفت: « آب و باد در طول این سال ها مرا ساییدند و من هر روز فرسوده تر شدم تا آن جا که به صخره های کوچک تبدیل شدم. وقتی جوان بودم پدر بزرگم داستان های زیادی از تغییر، کوهها رودها و بیابانها برایم تعریف می کرد. حالا می خواهم یکی از عجیب ترین آنها را برایت بگویم در همان هنگام پلک هایش را روی هم گذاشت. « و دوباره به خواب رفت

بخوان و فکر کن.

۱ چه چیزی باعث بیدار شدن صخره ی پیر شد؟

۲- دلیل کوچک شدن صخره ی پیر چه بود؟؟

انتظارات آموزشی

بلی

تأحدى

تفاوت بين (ى) و (اى) را مى داند

املاى ۱

كلمه هاىى كه با (ش) ساخت مىشوند را درست مى نويسد

نشانه هاى سجاوندى را به درسى استفاده مى كند

كلمه هاىى كه با (ص) ساخت مىشوند را درست مى نويسد

انتظارات آموزشى

بلى

تأحدى

تفاوت بين (ك) و (گ) را مى داند

املاى ۲

كلمه هاىى كه با (ز) ساخت مىشوند را مى داند

كلمه ها و جمله هاىى را كه مىشود درست مى نويسد

توصيه ۱ : .

توصيه ۲ :

پيشنهاد يك تصوير يا يك وسيله را مقابل خودت بگذار، از بزرگترها خواهش كن كنار تو بنشينند . در باره آن

وسيله يا تصوير هر چند كلمه كه مى توانى بنويس و جمله ها را در كنار هم مرتب كن .

بايد ذهن خود را سالم نگه دارى

درس

مسافران بهشت

خانم راهنما، گفت، این بازوبند نشان پهلوانی است که سال ها از مردم شهر مراقبت می کرد. او به ستم دیدگان کمک می کرد و در مقابل ظالمان می ایستاد. خیلی دوست داشت باز و بند را لمس کنند دیگر صدای خانم راهنما را نمی شنید. کمی به اطراف نگاه کرده کم کم داشت نگران میشد که آقای معلم او را صدازد: «حواست کجاست؟» علی نگاهی به چهره ی نگران دوستانش انداخت و از آن ها عذرخواهی کرد. وقتی به خانه برگشت پیش پدر بزرگش رفت. پدر بزرگ کنار پنجره نشسته بود و حیاط خانه را تماشا می کرد. دستش را روی پا های ناتوان او گذاشت و اتفاقات موزه را برایش تعریف کرد. سپس با ناراحتی گفت: « پدر بزرگ چرا ما دیگر پهلوان نداریم؟» پدر بزرگ آهی کشید و گفت: « پسر، امروز ما بیش تر از تمام تاریخ در کشورمان پهلوان داریم.» او که متوجه حرف های پدر بزرگ نشده بود گفت: پس آنها کجا هستند؟ چرا من آن ها را در کوچه و خیابان نمی بینم؟» پدر بزرگ گفت: «اگر با دقت به نام هر کوچه و خیابان نگاه کنی، خواهی دید که ما چه قدر پهلوان داریم.» علی با هیجان پرسید: « بازوبند! آن ها هم باز و بند داشتند؟» پدر بزرگ گفت: « بله پسر، آن ها باز و بندهای سبز رنگی داشتند که روی آن نوشته شده بود " یا حسین (ع) " (علی نگاهی به پدر بزرگ کرد و گفت : « مثل همان بازوبند شما!» پدر بزرگ با اندوه گفت: «بله، آنها رفتند و ما جا ماندیم.» علی احساس کرد دستش خیس شده است به سمت پدر بزرگ برگشت و با دیدن صورت او به آرامی از اتاق خارج شد.

بخوان و فکر کن.

۱ دلیل نگرانی دوستان علی چه بود؟

۲ روی بازوبند پهلوانان امروز چه نوشته شده بود؟

۳- دلیل خیس شدن دستهای علی چه بود؟

انتظارات آموزشی

تأحیدی

خیر

تفاوت بین (ط) و (ت) را می داند

املاي ۱

تفاوت بين (س) و (ص) را مي داند

خوش خط و تميز مي نويسد کلمه هايي که با (ح) ساخت ميشوند را درست مي نويسد

انتظارات آموزشي

تاحدي

تفاوت بين (ک) و (گ) را مي داند

املاي ۲

کلمه هايي که با (ط) ساخت ميشوند را مي داند کلمه هايي که با (پ) ساخت ميشوند را مي داند

توصيه ۱ :

توصيه ۲ :

پيشنهاده کلمههايي را که درست ننوشته اي با خمير بازي درست آن را بنويس .

مسواک زدن به سلامتي بدن : کند روز به ياد ماندني

V درس

مسابقه فوتبال تازه شروع شده بود. صدای تلویزیون آن قدر بلند بود که هیچ صدایی شنیده نمی شد. سینا با خود شیپور آورده بود و با آن بازیکنان مورد علاقه اش را تشویق می کرد. صدای فریاد و هو را کشیدن دو ستان حامد همه جا را پر کرده بود. پدر حامد در فرودگاه متوجه شد که بلیط سفرش را در خانه جا گذاشته است. هر چه با تلفن خانه تماس می گرفت کسی جواب نمی داد پدر نگران شد. به سرعت به طرف خانه حرکت کرد وقتی وارد آپارتمان شد سر و صداهای عجیبی شنید. یکی از همسایه ها با ناراحتی گفت: «فکر کنم پسر شما خانه را با سالن ورزشی اشتباه گرفته است.» پدر از او غذر خواهی کرد و به داخل خانه رفت. بچه ها با دیدن پدر به او سلام کردند و آرام روی مبل نشستند. پدر اول صدای تلویزیون را کم کرد. بعد با عصبانیت گفت: «این کار

شما باعث ناراحتی همسایه ها شده است. شما با این کار هم به خودتان آسیب زدید و هم باعث شدید به سفرم
نرسم.» (بچه ها که متوجه شدند شادی آنها باعث این همه اتفاق بد شده است از پدر عذر خواهی کردند.
بخوان و فکر کن.

۱- دلیل عذر خواهی پدر حامد از همسایه چه بود؟ ۲- برای چه پدر حامد از فرودگاه با خانه تماس گرفته بود؟
انتظارات آموزشی

تاحدی

تفاوت بین (ی) و (ای) را می داند

املا ۱

کلمه هایی که با (ف) ساخت میشوند را درست می نویسد

جدا نویسی را به درستی رعایت میکند . کلمه هایی که با (ت) ساخت میشوند را درست می نویسد

انتظارات آموزشی

بلی

تاحدی

خیر

تفاوت بین (س) و (ث) را می داند

املا ۲

کلمه هایی که با (ع) ساخت میشوند را می داند

کلمه ها و جملههایی را که میشوند درست می نویسد

توصیه ۱ :

توصیه ۲ :

پیشنهاد املای درست کلمه هایی را که درست ننوشته ای روی کاغذ بنویس و روی بطری های پلاستیکی

بچسبان

. حالا آنها را کنار هم بچین و با توپ بزن .

خوردن به اندازه ی غذاهای مفید بدن را سالم نگه می دارد

درس

اولین روزه

چند دقیقه پیش تر تا اذان مغرب نمانده بود. نه سالش شده بود. خیلی خوشحال بود که می توانست مثل مادر و مادر بزرگش روزه بگیرد. دلش می خواست سر سفره ی افطار بنشیند و به او هم بگویند قبول باشد. ما در چرخ خیاطی را خاموش کرد و نگار را صدازد. بعد از پدر تمام کارهای خانه به عهده ی مادر بود کار ما در تمام شد. چادر گلی زیبایی دوخته بود. ما در چادر را به نگار داد و گفت: « عزیزم تا تو این چادر را به زهرا خانم بدهی من هم سفره ی افطار را آماده می کنم ... وقتی نگار برگشت سفره ی افطار آماده شده بود. بوی آش در خانه پیچیده بود. آرام رفت و کنار مادر بزرگ نشست. سرش پایین بود و چیزی نمی گفت.

مادر بزرگ که متوجه ناراحتی نگار شده بود پرسید: « دخترم، چرا ناراحتی؟ چیزی به اذان نمانده است.» نگار نگاهی به سفره انداخت و گفت: « سراپدار ساختمان همسایه، پیر مرد و پیرزنی تنها هستند. آنها سفره ی افطارشان را در حیاط انداخته بودند. ما در لبخندی زد و گفت: « شاید داخل خانه شان گرم است.» نگار با ناراحتی دوباره نگاهی به سفره انداخت و گفت: « نه، موضوع این نیست. آنها برای افطار فقط نان و پنیر داشتند.» مادر با شنیدن این حرف نگار ظرف آش را برداشت و به آشپزخانه رفت. با این که مقدار کمی آش پخته بود، ظرف بزرگی پر کرد و به طرف خانه ی همسایه رفت. مادر بزرگ سر نوه اش را بوسید و گفت: « قبول باشد، عزیزم.» در همان لحظه صدای اذان در گوش نگار پیچید.

بخوان و فکر کن.

۱- مادر از کجا متوجه شد که داخل خانه سرایدار همسایه گرم است؟ ۲- چرا مادر باشنیدن حرف های نگار،

ظرف آش را به آشپزخانه برد؟

انتظارات آموزشی

بلی

تاحدی

تفاوت بین (ی) و (ای) را می داند

املاي ۱

کلمه هایی که با (س) ساخت میشوند را درست می نویسد

محل قرار گرفتن تشدید را به درستی تشخیص می دهد

کلمه هایی که با (ض) ساخت میشوند را درست می نویسد

انتظارات آموزشی

تاحدی

خیر

تفاوت بین (ک) و (گ) را می داند

املاي ۲

کلمه هایی که با (ق) ساخت میشوند را می داند

با دقت گوش میکند و درست می نویسد

توصیه ۱ :

توصیه ۲

پیشنهاد : کلمه هایی را که اشتباه نوشته ای با خمیر بازی بساز و درست آن را بنویس .

ورزش کردن باعث سلامتی بدن و ذهن تو می شود

؟ درس

دعای پدر

آن روز صبح امیر با دوستانش قرار گذاشت تا بعد از ظهر در مسابقه ی فوتبال شرکت کند. ظهر به بعد از خوردن غذا پدرش گفت: « پسرم کمی استراحت کن تا با هم به مغازه برویم. امروز بر ایمان بار می آید.» امیر که از حرف پدرش جا خورده بود گفت: « اما پدر، ما امروز مسابقه داریم. من نمی توانم با شما بیایم. پدر با مهربانی گفت: « عزیزم، می دانی که من کمرم درد می کند و نمی توانم به تنهایی بارها را جا به جا کنم. تو قول داده بودی امسال تابستان پیش تر به من کمک کنی.» بعد از کمی استراحت هر دو به مغازه رفتند. امیر با بی حوصلگی و ناراحتی بارها را از زمین بلند می کرد و زیر لب غر می زد. پدرش که متوجه ناراحتی امیر شده بود گفت: «خیلی خوشحالم که پسر قوی و ورزش کاری دارم.»

بعد برایش دعا کرد و داخل مغازه رفت. اما امیر آرزو می کرد ای کاش ضعیف و ناتوان بودم تا می توانستم با دوستانم در مسابقه شرکت کنم. بعد از تمام شدن کارها امیر روی صندلی مغازه نشست و از خستگی خوابش برد. در خواب دید که در مسابقه ی فوتبال است و هر چه به توپ ضربه می زند توپ از جایش حرکت نمی کند. دوستانش با خنده به او می گفتند: « تو پسر ضعیفی هستی. تو حتی نمی توانی یک شوت بزنی.»

ناگهان از خواب پرید. در هنگام سعید وارد مغازه شد و گفت: « امیر، روز مسابقه تغییر کرده است. خودت را برای فردا آماده کن.

با کمک پدر و مادر یا معلم مهربانت مثل درس قبل برای این داستان سوال بنویس

انتظارات آموزشی

تأحیدی

تفاوت بین () و (ه) را می داند

املاي ۱

کلمه هایی که با (ص) ساخت میشوند را درست می نویسد کلمه هایی که با (غ) ساخت میشوند را درست می

نویسد

با دقت گوش میکند و درست می نویسد

انتظارات آموزشی

بلی

تاحدی

خیر

کلمه های دارای الف مقصوره (مثل کبری) را به درستی مینویسد .

املاي ۲

کلمه هایی که با (و) ساخت میشوند را می داند

نشانه های سجاوندی را به درستی استفاده می کند

توصیه ۱ :

توصیه ۲ :

پیشنهاد :: کلمه هایی را که اشتباه نوشته ای با خمیر بازی بساز و درست آن را بنویس .حالا چشم هایت را ببند

و سعی کن کلمه را با لمس کردن بخوانی

بازی کردن زیاد با رایانه به جسم و ذهن تو آسیب می رساند

درس

باد بزن فروش

از خستگی روی جدول کنار خیابان نشست گرمای هوا او را به یاد تنور نانوايي می انداخت. چهره ی نگران

نشان می داد که حتی یک بادبزن هم نفروخته است. بوی غذای رستوران های اطراف چهار راه ، احساس

گرسنگی را در او بیش تر می کرد . پسرک باید از خریدن وسایل مدرسه اش تمام تابستان را کار می کرد. با

دیدن شیشه های بسته ماشین ها نگرانی اش بیشتر میشد. با خود گفت: « معلوم شد چرا مردم دیگر باد بزن نمی خرنند ناگهان از جایش بلند شد و به طرف چیزی رفت. پیرزنی آرام آرام راه می رفت و کیسه ای بزرگ را به زحمت می کشید. با اصرار بادبزن ها را به او داد و کیسه اش را گرفت. کمی که از چهار راه دور شدند به سمت کوچه ای قدیمی رفتند پیرزن در بزرگ انتهای کوچه را باز کرد و داخل شد. پسرک بعد از پیرزن وارد خانه شد خانه ی بزرگی بود.

کنار حوض نشست تا آبی به دست و صورتش بزند. آن قدر خسته بود که زیر درخت توت پیر خوابش برد. دو کبوتر بالای درخت نشسته بودند . کبوتر سفید گفت: « این همان پسری است که کبوتر پیر درباره اش صحبت می کرد.» کبوتر سیاه گفت: « بله ، این همان پسر است. او همیشه خدا را شکر می کند و هیچ وقت برای زندگی سختی که دارد به خدا شکایت نکرده است. او صبور است و تلاش می کند تا در آینده زندگی خوبی داشته باشد.

همین روزها خدا پاداش کارهای خوب او را خواهد داد. این پیرزن همان کسی است که خداوند به وسیله ی او به احمد کمک خواهد کرد.» احمد با صدای پسر زن که او را برای خوردن غذا صدا می کرد بیدار شد. بعد از خوردن غذا پیرزن که فهمیده بود پدر احمد باغبان است به او پیشنهاد کرد تا همراه پدرش به خانه ی آنها بیاید و کارهای باغ را انجام دهد. ناگهان با صدای ترمز شدید ماشینی از جا پرید. در همین هنگام پیرزنی را دید که با کیسه ای بزرگ در حال عبور از خط عابر پیاده بود.

انتظارات آموزشی

تاحدی

تفاوت بین (و) و (او) را می داند

املای ۱

کلمه هایی که با (ی) ساخت میشوند را درست می نویسد محل قرار گرفتن تشدید را به درستی تشخیص می دهد کلمه هایی که با (ص) ساخت میشوند را درست می نویسد

انتظارات آموزشی

تأحدی

تفاوت بین (ه) و (ح) را می داند

املای ۲

کلمه هایی که با (ع) ساخت میشوند را می داند

کلمه ها و جمله هایی را که میشوند درست می نویسد

توصیه ۱ :

توصیه ۲ : .

پیشنهاد : با حرف اول کلمه هایی که درست ننوخته ای یک کلمه جدید بساز و کنار کلمه قبلی بنویس

بازی های مناسب سن خودت را انتخاب کن

درس ۱۱

درخت مهربان

با ناراحتی زیر سایه ی درخت سیب نشسته بود و با خود فکر می کرد. انتظار نداشت پدرش به خاطر شکستن یک شاخه ی درخت او را سرزنش کند. داشت بلند بلند با خود حرف می زد که ناگهان احساس کرد به سمت آسمان در حال حرکت است. فریاد می زد و با صدای بلند کمک می خواست. ناگهان با شنیدن صدایی مهربان آرام شد و به اطرافش : نگاهی آرام کرد. روی شاخه ی درخت سیب نشسته بود. از گار کسی با او حرف می زد دوباره صدا را شنید. صدا از درخت سیب می آمد. درخت شاخه هایش را تکانی داد و گفت: « عزیزم، از دست پدرش ناراحت نباش. او برای من خیلی زحمت کشیده است.» رضا که از تعجب زبانش بند آمده بود با دقت به حرف های درخت گوش می داد. درخت مهربان تنه ی بزرگش را تکانی داد و گفت: « سال ها پیش من دانه ی کوچکی بودم که درون سیبی قرمز قرار داشتم. آن موقع پدرت به اندازه ی تو بود. او برای آموختن درس علوم من را در خاک یک گلدان گذاشت و روزهای زیادی با دادن آب کافی از من مراقبت کرد تا نهال کوچکی شدم.

بعد مرا در باغچه کاشت حالا ما دوستان خوبی برای هم هستیم. او از من مراقبت می کند و من هر سال سیبهای خوش مزه ای به او می دهم.» درخت مهربان شاخه اش را جلوتر آورد و سیبی به رضا داد. با صدای مادر، چشمانش را باز کرد. وقتی نگاه متعجب مادر را دنبال کرد سیب قرمز زیبایی را در دست خود دید.

بخوان و فکر کن

۱ دلیل دوستی درخت با پدر رضا چه بود؟

۲- چرا رضا زیر درخت خوابش برده بود؟

۳- درخت سیب قبل از صحبت کردن با رضا چه کرد؟

انتظارات آموزشی

بلی

تاحدی

خیر

تفاوت بین (ی) و (ای) را می داند

املا ۱

کلمه هایی که با (ظ) ساخت میشوند را درست می نویسد

محل قرار گرفتن تشدید را به درستی تشخیص می دهد

کلمه هایی که با (ح) ساخت میشوند را درست می نویسد

انتظارات آموزشی

تاحدی

تفاوت بین (ک) و (گ) را می داند

املا ۲

کلمه هایی که با (ع) ساخت میشوند را می داند کلمه ها و جملههایی را که میشوند درست می نویسد

توصیه ۱ :

توصیه ۲

پیشنهاد کلمه هایی را که درست ننوشته ای با رنگ دیگر داخل دفترت بنویس

سعی کن در انجام تمام کارهایت تمرکز داشته باشی

درس ۱۲

عسل و انجیر

همه ی مردم شهر جمع شده بودند. هر کس کاسه و کیسه ای در دست منتظر بود تا امام بیاید و عسل و انجیری که برایش آورده بودند، بین مردم تقسیم کند. تعدادی از بچه ها هم کمی دور تر کناری ایستاده بودند. همه می دانستند که حضرت چیزی از هدیه ای که برایش فرستاده بودند بر نمی دارد و همه ی آن را بین مردم تقسیم می کند. سر و صدای زیادی بلند شده بود. با دیدن حضرت علی (ع) همه ساکت شدند. حضرت وقتی رسید رو به جمعیت کرد و گفت: «اول بچه ها کسی منظور ایشان را نفهمید. امام رو به ایشان کرد و فرمود: «بروید و بچه های بی سرپرست را بیاورید. طولی نکشید که بچه های زیادی دور حضرت جمع شدند. امام رو به بچه ها کرد و با مهربانی گفت: «فرزندانم، بروید و هر چه عسل و انجیر می خواهید بردارید و بخورید. بچه ها با خوشحالی در کوزه های عسل را برداشتند و آن قدر عسل و انجیر خوردند که سیر شدند و کنار رفتند. صدای خنده و شادی بچه ها بلند شده بود امام وقتی دید بچه ها سیر شدند و کنار رفتند باقی مانده ی عسل و انجیر را بین مردم تقسیم کرد. مردی از میان جمعیت به حضرت اعتراض کرد و گفت: «چرا بچه ها هر چه می خواستند خوردند و حالا که نوبت بزرگترها شده است آن را به طور مساوی بین مردم تقسیم میکنید؟ امام رو کرد به مردم و گفت: «امام پدریچه های یتیم است. پدر به فرزندانش اجازه ی چنین کاری می دهد. با این کار می خواستم بچه هایم W W سیر شوند و شاد باشند.

بخوان و فکر کن.

۱- مردم شهر برای چه دور حضرت جمع شده بودند؟

۲- آیا کار مردی که به حضرت علی (ع) اعتراض کرد درست بود؟ چرا؟ ۳- امام چه زمانی شروع به تقسیم غسل

ها و انجیرها کرد؟

انتظارات آموزشی

تاحدی

خیر

تفاوت بین (ض) و (ظ) را می داند

املا ۱

کلمه هایی که با (ع) ساخت میشوند را درست می نویسد

محل قرار گرفتن تشدید را به درستی تشخیص می دهد

کلمه هایی که با (ط) ساخت میشوند را درست می نویسد

انتظارات آموزشی

بلی

تاحدی

جدا نویسی را به درستی رعایت میکند .

املا ۲

کلمه هایی که با (ض) ساخت میشوند را می داند

کلمه ها و جمله هایی را که میشوند درست می نویسد

توصیه ۱ :

توصیه ۲ :

پیشنهاد : چند کلمه از متن پیدا کن و در دفتر نقاشی خود یک نقاشی در رابطه با آن ها بکش

www.dabestani-ha.ir

هیچ کسی بدون اجازه به وسایل دیگران دست نمی زند

۱۳ درس

مدرسه ی حیوانات

دارکوب دانا بچه ها را ساکت کرد و گفت: «خوب بچه ها، امروز می خواهم دوست جدیدی را به شما معرفی کنم.» همه ی بچه ها با کنجکاوی به جوجه اردک نگاه می کردند. جوجه اردک به بچه ها سلام کرد. دارکوب ادامه داد: «بچه ها از امروز کاکلی هم با شما آید. کاکلی و خانواده اش به جنگل ما آمده اند و کنار بر که زندگی می کنند به مدرسه می

خرگوش کوچولو با تعجب پرسید: «کنار بر که آن جا که خیلی خطرناک است. مادر من هیچ وقت به من اجازه نمی دهد به آن جا بروم. این همه جا در جنگل است.

چرا به جای بهتری نمی روند؟» دارکوب با دیدن تعجب بچه ها لبخندی زد و گفت: «بچه های عزیز، هر حیوانی جای مخصوصی برای زندگی کردن دارد. بعضی ها در بیابان، بعضی ها در جنگل و برخی دیگر در آب زندگی میکنند کاکلی هم در کنار آب زندگی می کند.» بعد کرد به خرگوش و گفت: «مثلاً خرگوش کوچولو تو می توانی بالای درخت زندگی کنی؟» خرگوش کوچولو نگاهی به زاغی انداخت و گفت: نه، من که بال ندارم.» دارکوب دانا لبخندی زد و گفت: «این هم درس امروز.»

انتظارات آموزشی

بلی

تاحدی

تفاوت بین (ک) و (گ) را می داند

املاي ۲

کلمه هایی که با (ص) ساخت میشوند را می داند

کلمه ها و جمله هایی را که میشوند درست می نویسد

توصیه ۱ :

پیشنهاد : با کلمه هایی که درست نوشته ای یک داستان زیبا بنویس و به دوستانت املا بگو

به پدر و مادرت احترام بگذار آنها برای راحتی تو تلاش می کنند

۱۴ درس

زباله ساز بزرگ

هر جا می رفت و هر چه می خورد اطرافش پر از آشغال می شد. به حرف های هیچ کس هم اهمیت نمی داد یک روز که در پارک مشغول تخمه خوردن بود و پوست تخمه هایش را روی زمین می ریخت، پیر مردی کنارش نشست و شروع به جمع کردن پوست تخمه ها کرد. با عصبانیت نگاهی به پیر مرد کرد و گفت: « می خواهی مرا شرمنده کنی؟» بعد از جایش بلند شد و چند نیمکت آن طرف تر نشست. پیر مرد آشغال را جمع کرد و آن را داخل سطل زباله ی کنار نیمکت ریخت و از آن جا رفت نگاه پیر مرد پر از مهر و افسوس بود. پسرک تخمه ها را می خورد و پوست آن ها را به طرف گل های پارک پرت می کرد تخمه هایش که تمام شد نگاهی به اطراف انداخت سرش را بلند کرد و به آسمان خیره شد. ناگهان احساس کرد کسی او را صدا می کند. به اطرافش نگاه کرد. کسی را ندید. دوباره صدا را شنید. صدا از زیر پایش می آمد. نگاهی به پایین انداخت. گل کوچکی با عصبانیت گفت : « بلند شو و از این جا برو، همه جا را کثیف کردی . پسر گفت: « برو تا زیر پایم له نشدی .» ناگهان چیز محکمی به شانهِ اش خورد برگشت و درخت بزرگی را در کنار خود دید. درخت با عصبانیت گفت: «مگر نشنیدی؟» پسرک که جا خورده بود با خود گفت: « خیالاتی شده ام!» در همین فکر بود که ناگهان سرسره ی بزرگ پارک تکانی به او داد و گفت: در زود باش» همه ی وسایل پارک دور او ایستاده بودند. درختان و گل ها هم دور او جمع))

به پدر و مادرت احترام بگذار آنها برای راحتی تو تلاش می کنند

۱۴ درس

W شده بودند. چند لحظه بعد پیر مردی که کمی آن طرف تر نشسته بود با تعجب پسری را دید که فریاد زنان به طرف در پارک می دوید. بخوان و فکر کن.

۱ - پسرک بعد از خوردن تخمه ها چه کرد؟ ۲ - چه چیزی باعث شده بود که پسرک فکر کند خیالاتی شده است؟ ۳- چیزی که به پسرک گفت، از پارک بیرون برود چه بود؟

انتظارات آموزشی

تاحدی

تفاوت بین (ی) و (ای) را می داند

املای ۱

کلمه هایی که با (غ) ساخت میشوند را درست می نویسد محل قرار گرفتن تشدید را به درستی تشخیص می دهد کلمه هایی که با (ط) ساخت میشوند را درست می نویسد

انتظارات آموزشی

بلی

تاحدی

تفاوت بین (ک) و (گ) را می داند

املای ۲

کلمه هایی که با (ح) ساخت میشوند را می داند کلمه ها و جمله هایی را که میشوند درست می نویسد

توصیه ۱ :

توصیه ۲